بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 23 دی 1396.

خب بحث سر این بود که در جایی که خانم ادعا می کند که در یک ماه سه بار حیض دیده است و شهود شهادت داده اند که سابقه دارد این مطلب ولی شهادت به اینکه عادتش چنین است نداده اند. حکم این صورت چیست؟ ما عرض می کردیم که این صورت روایت سکونی شامل حالش نمی شود روایت زراره هم به اطلاق لفظی این مورد را نمی گیرد چون این یک فرض خیلی نادری است و این فرض های نادر را مستقیما روایات شاملشان نمی شود چون باید در مقام بیان خصوصیات باشد ان روایت ولی با وجودی که اطلاق لفظی اش نمی گیرد اطلاق مقامی مجموع ادله این جور موارد را می گیرد. حالا من یک مقداری در مورد اطلاق مقامی مجموع ادله یک مختصر توضیحی اینجا بدهم بد نیست. ما در واقع دو سه تا نکته اینجا توجه داشته باشید

اولا در بسیاری از نظام های قانون گذاری یک الفاظ عمومی را به کار می برند یا الفاظ مطلقی را به کار می بنرد این مطلقات احیانا آن خود قانون گذار به ذهنش بعضی فروض خطور نکرده است که این صورت ها را بخواهد استثنا کند و امثال اینها. عام یا مطلق آنها را به کار برده است. بعدا طبیعتا یک صور نادری هست که اصلا آن موقع هم نبوده است بعدا پیش می آید یا آن موقع هم به خاطر ندرتش در همان دلیل استثنا نکرده است. این جور موارد آیا به خود آن دلیل می شود تمسک کرد خب طبیعی است که در مقام بیان وقتی متکلم نباشد نمی شود تمسک کرد. این را هم توجه فرمایید که حتی در مورد عام ها هم در صورتی به عام می شود تمسّک کرد که متکلّم در مقام بیان تبصره ها باشد. ولی به خصوص تبصره های خاص. یک تبصره های اگر متکلّم در مقام بیان آن تبصره های ویژه نباشد، خود عام ظهور ندارد که متکلّم آن فرد نادر را هم مشمول عام می داند. این نیازمند به این تفاوتی از این جهت بین عام و مطلق نیست. بله اصل ظهور نسبت به موارد شایع و امثال اینها هم در مطلق متوقّف بر مقدمات حکمت هست ولی نسبت به یک فروضی که متعارف نیست در هنگام عام بیان کنند و متکلم هم در مقام بیان ذکر آن تبصره ها نیست در عام ها نمی شود عام تمسک کرد. در واقع آن چیزی که باعث می شود که عام طریقیت داشته باشد برای اینکه همه افراد را اراده کرده است ذکر عام و عدم ذکر مخصص تا وقت عمل است. در مطلقات هم همین است ذکر عام و عدم بیان مقیّد عدم بیان شرط عدم بیان مانع و این جور چیزهایی که در شکل گیری اطلاق تأثیر دارد تا وقت عمل منشأ می شود که ما یک نوع عمومیتی از حکم استفاده کنیم. البته یک نکته ای اینجا وجود دارد که آن این است که ممکن است اینجا البته این یک نکته عقلایی است که این نکته عقلایی با امضاء ضارع چیز شرعی هم ثابت می شود که البته آن بحث هایی که در مورد سیره های عقلایی که چطوری امضا می شوند و ان قلت و قلت هایی که در بحث سیره هست اینها همه هست اینجا. نکته را فقط ضمیمه باید کرد که یک مطلبی گاهی اوقات ممکن است مطرح شود که ممکن است یک مخصصی یک مقیّدی وجود داشته باشد و این مخصص و مقیّد به دست ما نرسیده باشد. این را نفی می کند این. این به خصوص این احتمال در امور نادره ای که لو صدر لوصل در موردش صادق نیست اشکال جدی تر است. چون در بعضی از مواردی که خیلی محل ابتلا باشد ممکن است شما بگویید که اگر واقعا استثنایی نسبت به این جور فروض شایعه وجود داشته باشد لازمه صدور استثنا وصول آن به ما هست. چون قطعا سؤالات زیادی در این مورد مطرح می شود روایات زیادی از ائمه معصومین در این مورد صادر می شود این که همه این روایات مخفی باشد به ما نرسیده باشد مستبعد است انسان اطمینان پیدا می کند که اگر بود به ما می رسید حالا که نرسیده است حتما نبوده است. در امور شایعه و امثال اینها ممکن است از این بیان لو کان لبان استفاده شود ولی اشکال عمده در امور نادره است که ما نحن فیه هم از این مصادرش است. خیلی اصل اینکه یک زنی همچین ادعایی کند که در یک ماه سه بار حیض دیده است خود این خیلی نادر است. بعد این مورد ادعایش هم شاهد آمده است می گوید که در ماه قبلی فی الجمله سابقه دارد ولی عادتش اینگونه نیست آن نادر فی نادر است. خیلی صورت نادری است که این صورت نادر چون روایت سکونی متعرضش بود وارد شدیم و الا شاید ما هم اصلا متعرض این فرض نمی شدیم. خب این فرض بسیار نادر را مثلا اگر نادر نادرش لو کان لبان لو صدر لوصل همچین قاعده هایی در موردش نیست دیگر. خب این چگونه است یک ادعایی حاج آقا دارند که به نظر درست می آید و بنای عقلایی هم همینجور است ان این است که در جاهایی که یک حکمی به لفظ عام به لفظ مطلق صادر شده باشد اگر ما فحص کردیم بعد از فحص از مخصص و بعد از فحص از مقید برخورد نکردیم به مخصص و مقیدی عقلا ان عام را به عنوان یک اصل عملی به آن عمل می کنند نه به عنوان یک اماره و طریقیّت. اینکه بگوییم چون عرض کردم اگر در مورد مواردی که لو کان لبان بود ممکن بود به آن اصل عملی ما بگوییم که عقلا می گویند که چون احتمال عدم وجودش کم هست این یک اصل اماره هست بر اینکه اصلا نبوده است. به طور کلی الفاظ عموم و الفاظ مطلق اگر ثابت نشود که مخصصش وجود دارد و ثابت نشود که مقیّدش وجود دارد اینها همین کافی است که می شود به آن عام تمسک کرد. خب حالا اصل این نکته اصل اطلاق مقامی یک مؤید جدی دارد که در روایات اهل بیت فراوان به آیات قرآنی برای اثبات یک سری احکام تمسک شده است. در حالی که مطمئنا آن آیات قرآنی در مقام بیان این ویژگی ها نبودند. مثلا حالا این دو چیز را از حفظ من بگویم فرصت نکردم خود روایتش را یادداشت کنم من دو تا روایتش را یادداشت کردم آن چیزی که در خاطرم هست در بعضی از روایات تمسک شده است برای در مورد بعضی از احکام که این احکام در مورد نکاح موقّت هم جاری می شود آیات قرآنی ای که الفاظ نکاح و اینها در موردشان به کار رفته است. حاج آقا یکی از بحث هایشان در کتاب نکاح هست این روایتش را که بعضی از روایات تمسک شده است که چون نکاح موقت نکاح است بنابراین آیه قرآنی که احکام نکاح را بار کرده است آن در مورد ازدواج موقت هم جاری است. خب توجه دارید ازدواج موقت به خصوص در عصر پیغمبر معلوم نیست در خیلی از چیزهایش یک امر شایع امثال اینها بوده باشد. و این که آیه قرآن ناظر به تمام خصوصیّات این نکاح بوده باشد بخواهد ویژگی های این نکاح را بیان کند یعنی اگر نکاح موقت هم همان حکم را داشته باشد خیلی از این جور امور را در آیات قرآنی بیان نمی کند آیات قرآنی معمولا در مقام بیان اصل تشریع است. بله بعضی از ویژگی های خاص هست که آنها را آیه قرآن وارد تفصیلات شده است ولی نوعا اقیم الصلوه بیان نمی کند که نماز پنج تا است شش تا است در روز باید 5 تا نماز بخواند هر نماز دو رکعتی سه رکعتی چهار رکعتی اینها شرایط نماز تعداد نماز اوقات نماز ها موانع نماز اینها را هیچ کدام آیات قرآن بیان نمی کند طبیعی قضیه این است که آیات قرآن به احکام کلی بپردازد. ولی در همین موارد هم احیانا روایات معصومین به ایات تمسک کرده اند ولو توجه فرمایید روح استدلال این است که آیه قرآن این مطلب را فرموده است و تا وقت عمل هم مقید و مخصصی وارد نشده است ولی این قید دوم که قید سلبی و عدمی هست را در استدلال خیلی وقت ها نمی آورند و مستقیما به خود آیه کأنه استدلال می کنند. واقعش این است که استدلال دو جزئی است. یک جزئش این است که ایه قرآن وارد شده است و تا وقت عمل هم مخصصی وارد نشده است. مقیّدی و ارد نشده است. ولی به همان آیه اکتفا می کنند و آن قید

سؤال:

پاسخ: نه نه اصلا استدلال است استدلال که رد نمی شود کرد. استدلال آن یک بحث دیگر است.

سؤال:

پاسخ: نه استدلال که بحث نمی کنند. استدلال یعنی اینکه شما چرا من این حرف را دارم می زنم چون خدا گفته است. استدلال به وصف که نمی شود کرد.

سؤال:

پاسخ: نه استدلال به ظاهر ایه هست ولو ظاهر آیه به برکت همین اطلاق مقامی ای که هست. عرض می کنم بعضی از چیزها هست که بدوا ایه اطلاق ندارد ولی همین آیه را ما با توجه به الآن در مثلا یک حکم قضایی می خواهند صادر کنند. می گویند به استناد ماده فلان این حکم صادر شد. واقعش این است که بخواهید روح قضیه را بگویید این جوری است که به استناد اینکه این ماده صادر شده است و هیچ جای قانون هم تبصره ای نسبت به این قانون ذکر نشده است. بخواهیم خیلی استدلال منطقی اش را چیز کنیم این است و الا اگر تبصره وارد می شد هیچ منافاتی با آن قانون و قاعده هم نداشت و بنابراین این که عدم ذکر تبصره و قید را در مقام استدلال ذکر نکنند خیلی طبیعی است. یا مثلا یک نمونه دیگری عرض کنم که وجود دارد سؤال سر این است که مثلا آیا عبد می تواند طلاق دهد یا خیر. روایت هست می گوید که عبد نمی تواند طلاق دهد چون عبدا مملوکا لا یقدر علی شیءٍ هست و الطلاق شیءٌ. آیه قرآن در مقام بیان این جهات نیست که این لا یقدر علی شیءٌ ان شیء چه خصوصیاتی دارد چه خصوصیاتی ندارد. واضح است عبدا مملوکا آن در مقام این خصوصیات ولی بحث این است که اگر قرار آن عبدا مملوکا لا یقدر علی شیءٍ مراد از شیء اشیاء تکوینی که نیست چون عبد هیچ فرقی بین عبد و حر در امور تکوینی که نیست ممکن است عبد ها خیلی تواناتر و قدرتمند تر از انسان های احرار باشند. لا یقدر علی شیءٍ یعنی تکوینا اختیار دار خودش نیست. اختیار انجام امور اعتباری و امور تشریعی و قانونی را مراد هست. حالا این امور قانونی چه امور قانونی ای است که عبد بر آن قدرت تشریعی ند ارد خب ولو اینجا در مقام بیانش نیست چون در مقام بیان اصلا این نکته نیست و به نکات دیگر این ایه متعرض است ولی بالأخره تا وقت عمل باید بیان شود که این عبدی که لا یقدر علی شیءٍ آن چه چیزی است شیئی که عبد بر ان قادر نیست.

خب این هم این دو تا که و الطلاق شیء

این دو را مراجعه کنید هر دو را می توانید پیدا کنید. من همین جوری داشتم یک نگاه اجمالی به ایات قرآن می کردم ببینم در ذیل ایات قرآن روایاتی که تمسک می کرد سوره بقره دو تا ایه روایت تفسیری دیدم شبیه این هم حتما در سوره های دیگر است ولی این دو تا را که یادداشت کردم می خوانم می خواهم یک مقداری در موردش صحبت کنم. در ذیل آیه و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلّی این روایت نقل شده است.

سألت ابا عبد الله علیه السلام، عن رجلٍ نسی عن یصلی عن رکعتین عند مقام ابراهیم فی طواف الحجّ و العمره. فقال ان کان بالبلد صلّی الرکعتین عند مقام ابراهیم فان الله عز و جلّ یقول و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و ان کان قد ارتحل فلا آمروا و ان یرجع

که همین مضمون هم در روایت ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام وارد شده است. حالا من قبل از اینکه این روایت را معنا کنم یک نکته ای بگویم که از روایات استفاده می شود که مراد از و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلّی این است که مقام ابراهیم را قبله خود قرار دهید و با عنایت به او یک مصلی ای قرار دهید حالا توضیح این را نمی خواهم واردش شوم که از کجای آیه این معنا استفاده می شود و اینکه عند مقام ابراهیم صلی الرکعتین عند مقام ابراهیم هم می گوید مراد از عند

در آن روایت ابی بصیر انگار دارد خلف مقام ابراهیم. عندی که خلف هست. مراد این است که هم باید نزدیک باشد هم پشت باشد به گونه ای که مقام ابراهیم بین او و کعبه قرار داشته باشد. این از مجموع روایات استفاده می شود. ببینید در این روایت می گوید کسی که نسی عن یصلی الرکعتین عند مقام ابراهیم فراموش کرده است این باید برگردد و در غیر مقام ابراهیم کأنه نماز خوانده است یا اصلا نماز نخوانده است این اگر در بلد هست هنوز نرفته است به طرف شهر خودش این باید برگردد در عند مقام ابراهیم آیا واقعا ایه قرآن و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلّی ایا واقعا ناظر بر این است که شخصی که ناسی است و فراموش کرده است این احکام وجود دارد که ظاهرا روشن باشد که خود آیه بنفسه در مقام بیان این ریزه کاری ها نیست این یک نکته و نکته دوم این روایت تفصیل قائل شده است. بین این که در بلد باشد یا اینکه از مکّه به شهر خودش رفته باشد. در جایی که بالبلد باشد به این آیه تمسک کرده است. خب بین اینکه بالبلد باشد با ارتحال از آنجا کوچ کرده باشد و حرکت کرده باشد به طرف شهر خودش در ایه که فرقی نیست. چطور این جا را به این آیه تمسک می کند؟ اصل قضیه این است که استدلال به مجموعه دو امر است. یکی اینکه آیه این مطلب را گفته است و تخصیصی هم از خارج وجود ندارد. ان کان قد ارتحل ولو ایه است و ایه هیچ فرقی بین در بلد بودن و ارتحال کردن هم ندارد و کوچ کردن هم ندارد ولی آنجا در و اقع آن که باعث شده است که نشود به آیه تمسک کرد ادله خارجی ای است که از خارج شارع مقدس نسبت به کسی که از چیز کوچ کرده باشد به او دستور رجوع و امثال اینها نمی دهد. ببینید ولو فقط به ایه تمسک کرده است ولی در واقع روح قضیه این است که این آیه است و دلیل خارجی مقیّد و امثال اینها هم ندارد و شاید روشن هم باشد که اینجا آیه قرآن خودش در مقام بیان این خصوصیات نیست. شبیه این یک آیه دیگری یک روایت دیگری است که آن هم چند روایت به این مضمون هست حالا من یکی اش را یادداشت کردم

سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْمٍ صَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ فَغَشِيَهُمْ سَحَابٌ أَسْوَدُ عِنْدَ غُرُوبِ الشَّمْسِ

یک ابر سیاهی نزد غروب شمس آمد

فَظَنُّوا أَنَّهُ لَيْلٌ

خیال کردند که شب است.

فَأَفْطَرُوا ثُمَّ إِنَّ السَّحَابَ انْجَلَى فَإِذَا الشَّمْسُ

نه خورشید هست و این سحاب ابر بوده است اینها خیال کرده اند که شب آمده بوده است.

فَقَالَ عَلَى الَّذِي أَفْطَرَ صِيَامُ ذَلِكَ الْيَوْمِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ- أَتِمُّوا الصِّيٰامَ إِلَى اللَّيْلِ فَمَنْ أَكَلَ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ اللَّيْلُ فَعَلَيْهِ قَضَاؤُهُ لِأَنَّهُ أَكَلَ مُتَعَمِّداً

ببینید و اتمّوا الصیام الی اللیل ایا این ناظر به این است که به این صورت خاص در صورتی که اشخاص تخیّل شب هم می کنند باز هم موظف هستند که بر این جور صورت های خاصی که از این جور صورت های خاصی که ایه در مقام بیان این ویژگی هایش نیست. به خصوص لانّه اکل متعمّدا هم ضمیمه کرده است در این روایت. ببینید اگر خود آیه در مقام بیان باشد اتمّوا الصیام الی اللیل کسی نسیانا هم سهوا هم این خورده باشد اتمّوا الصیام الی الیل را امتثال نکرده است باید قضا به جا بیاورد. این لأنّه اکل متعمدا قید تعمدی را که از خارج استفاده می شود آن را هم اینجا کأنه اورده است بنابراین خود اتمّوا الصیام الی اللیل تمام العله هم نیست قطعا چون اولا آیه قرآن وارد شده است ثانیا قید تعمّد را که از خارج استفاده می شود در مورد هم وجود دارد این قید را باید ضمیمه کنیم و اگر هم به آیه تمسک می شود آیه به برکت سایر قیودی که بعضی از قیودش از خارج استفاده می شود شرطیتش بعضی از قیودش از خارج استفاده می شود عدم شرطیتش همه این قیود را که ضمیمه کنیم در این مورد می شود به آیه تمسک کرد ولو ایه اصل تشریع را بیان کرده است و این قید و قیودات و ریزه کاری ها را از خارج استفاده می شود باز هم به خود آیه کانه تمسک کرده است. شبیه اینها زیاد است که به آیه تمسک می شود در حالی که خود آیه بنفسه در مقام بیان این خصوصیات نیست و هیچ مانعی هم ندارد و این یک بیان کاملا عرفی است و صحیح است.

سؤال:

پاسخ: استدلال دارد می کند امام که

نه ان الله عز و جل یقول اینها می خواهد بگوید که شما هم از همین آیات در می آورید. حالا یک اجازه دهید یک نوع دیگر هم ضمیمه کنیم انّما یعرف هذا و اشبه من کتاب الله آن روایت هم آیه قرآن در مقام بیان این خصوصیت نیست. حتی آن.

سؤال:

پاسخ: نه نعرف

نه اتفاقا فهمیده می شود. ولو فقهی نباشد من بحثم این نیست که فقهی باشد نیازی نیست که فقهی باشد. به هر حال در این آیه اشاره می کند که عبد مملوک لا یقدر علی شیءٍ در مقام بیان این جهت نیست ولی این نکته را

سؤال:

پاسخ: نه اصلا این جور نیست. این حرف ها از کجا در امده است ظهور قید در احترازیت است اصلا این جور نیست. این که ظهور قید در احترازیت است در جایی هست که نکته عرفی شیء احترازیّت است ولی اتفاقا گاهی اوقات می گویند که وصف مشعرٌ بالعلیه. وصفی که مشعر بالعلیه است ظهور در تقیید ندارد. آن هم هر دو اینها بستگی دارد در چه مقامی قرار گیرد.

سؤال:

پاسخ: اتفاقا در این ایه شریفه حتما احترازی نیست. چون اگر مراد عبدا مملوکا لا یقدر علی شیءٍ قسم خاصی از عبد مقدور باشد تمثیل غلط است. می گوید که این شبیه آن عبد مملوکی که لا یقدر

کدام عبد مملوک است؟ تمثیل باید ممثّل برای مخاطب واضح باشد. اگر برای مخاطب این قسم خاصی باشد و آن قسم خاص روشن نباشد که نمی شود تمثیل کرد. آیه در مقام تمثیل است. خود تمثیل اشاره به این است که احترازیت ندارد. ولی غرض من این

سؤال:

پاسخ: نه توجه کنید می گوید این شبیه عبدی است که قادر نیست. بحث سر این است که این می گوید که مثل آن است. فرض کنید که ما اگر بگوییم که این مانند انسانی است که نا توان است. یک موقعی است که من انسان ناتوان را می شناسم خب بله می گوید که این مثل انسانی که اهل بورکینافاسو است. حالا انسانی که اهل بورکینافاسو است و من خصوصیاتش را نمی دانم این قید و قیود زدن لطف دارد؟ باید خصوصیات خصوصیاتی باشد که زدن آن خصوصیات برای مخاطب باعث روشن شدن تمثیل شود.

بله همین جور است. البته این نکته را هم بگویم که امام علیه السلام این نکته ای را که در واقع مخصّص وجود ندارد و مقیّد وجود ندارد اینها را به وضوحش واگذار کرده اند. آن فقیه در این جایگاه نیست که همین جوری بگوید و ما از او قبول کنیم. باید بگوید که این آیه چیز است و یک مقیّد و مخصصی هم وارد نشده است. ان چیزهایش را

سؤال:

پاسخ: بله همین جور است اشکال ندارد. من اصلا ادعای من همین است. می خواهم بگویم که از این آیات استفاده می شود که به ما خط کش داده اند. بنابراین می شود تمسک کرد. شما همین چیزی که من دارم استدلال می کنم علیه خودم می خواهید تمسک کنید؟

نه حالا آن یک بحث های دیگری است که آیا دو بحث است این که وظیفه امام این است که سؤالات را جواب دهد نمی دانم آنها حالا یک ریزه کاری هایی این بحث وجود دارد نمی خواهم واردش شوم. یک نکته ای اینجا وجود دارد که عرض کنم اینها منافات با او ندارد. یک بحث این است که سائلین موظّف بودند بروند سؤال کنند و پاسخ دهند و امثال اینها این یک بحث است و یک بحث دیگر این است که حالا سائلین سؤآل نکردند. ما که زمان آن آیه قرآن نبودیم امثال اینها نبودیم ما چگونه باید برخورد کنیم. بحث این است که ببینید خیلی وقتها امام صادق علیه السلام به یک روایتی که از پیغمبر وارد شده است تمسک می کنند. این کسانی که موظّف بودند سؤال کنند آن مخاطبینی که مخاطب پیغمبر صلوات الله علیه بودند دیگه رفته اند ولی بحث سر این است که همان کلام پیغمر صلوات الله علیه برای مخاطب امام صادق علیه السلام خود همان در ظرف عدم وجود مخصص قابل احتجاج است. ولو اینکه آن کسی که موظف بوده است برود سؤال کند و امثال اینها ان از کسانی بوده است که در زمان پیغمبر بودند و امثال اینها

سؤال:

پاسخ: نه این که می خواهیم بگوییم به دلیل اینکه طریقیت و کاشفیت ندارد.

حتی می خواهم عرض کنم که عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء نسبت به اینکه طلاق شیءٌ قطعا طریقیّت ندارد. طریقیت به آن معنا. به تنهایی ندارد. البته این که من گفتم اصل عملی هست نه نسبت به استدلال امام ها. امام علیه السلام استدلال که می کند می گوید روح استدلال امام این است آیه قرآن وارد شده است مخصص هم قطعا وارد نشده است. این که مخصص قطعا وارد نشده است امام علیه السلام می توانند بگویند. ما یک بحث دیگری داریم در جایی که ما شک داریم که واقعا مخصص هست یا نیست. برای ما اصل عملی است ولی امام علیه السلام اینجا به اصل عملی تمسک نکرده است.

سؤال:

پاسخ: بله همین جور است. توجه فرمایید استدلال به اینکه الآن ما دو مرحله بحث در اطلاق مقامی داریم. یک بحث اطلاق مقامی این است که جایی که قطع داریم که مخصص وارد نشده است آیه قرآن به منزله اطلاق لفظی پیدا می کند. من در این مرحله عرض کردم در اصل اطلاق مقامی نه در آن خصوصیتی که جایی که شک کردیم صادر شده است یا خیر می توانیم تمسک کنیم یا خیر.

سؤال:

پاسخ: امام علیه السلام استدلال کرده است استدلال یعنی به ظاهر استدلال یعنی از ایه این مطلب در می آید.

سؤال:

پاسخ: این روایات را به عنوان دو مرحله ما استدلال داریم. این ها از هم تفکیک شود. یک بحث اصل اطلاق مقامی است این که در جایی که ما یقین داریم مخصصی وارد نشده است اینجا آیه قرآن ولو در مقام بیان نباشد به برکت عدم صدور واقعی مخصص و مقیّد به منزله مطلق یا عام تلقی می شود و می شود به آن استدلال کرد. و کاشف هم هست.

قطعا در مقام بیان نیست. در واقع آن که کاشف هست آیه قرآن و عدم بیان تا وقت عمل است. این مجموعه کاشف است. بحث ما این است اگر م یگوییم کاشف است آیه به عنوان جزء الکاشف جزء دیگر کاشفش هم عدم وجود مخصص تا وقت عمل و مقیّد تا وقت عمل است. این مجموعه کاشف است در جایی که یک قید اثباتی د ارد و یک قید سلبی دارد می شود به آن قید اثباتی این کاشفیت را نسبت داد. این یک مرحله یک مرحله دیگر بحث ما هست. ما در جایی که شک داریم واقعا مخصص شاید در واقع مخصصی بوده است به ما نرسیده باشد. در این مرحله می گویم اصل عملی است. اصل عملی که عرض می کنم چون ممکن است و اقعا باشد به ما نرسیده باشد. اینجا ما نمی توانیم بگوییم که

این را بعضی ها حاج آقا تعبری دارند می گویند عام ها و مطلقات اصل عملی هستند. یکی از نکاتی که ایشان در مورد اصل عملی می دانند به خاطر این نکته است که حتی بعد از فحص از مخصص هم عام و عدم وصول مخصص کاشفیّت ندارد. چون ممکن است واقعا باشد به ما نرسیده باشد ولی یک اصل عقلایی است که در جایی که عامی باشد و مخصص واصل نشده باشد عدموصول مخصص را به منزله عدم صدور مخصص تلقی می کنیم. این مرحله مرحله اصل عملی است که عرض می کردم. خب حالا این یک اشاره اجمالی به این استدلال بود اجازه دهید

این را اشاره کنم در یکی دو بحث من این را توضیحش باشد فردا فقط من سرفصلش را بگویم. اینکه ما اطلاق لفظی برای آیات قرآن قائل شویم چه مطلقات چه عمومات قائل شویم و این که از باب اطلاق مقامی مطلب را تمام کنیم آیا فرق هم دارد در مقام عمل یا خیر؟ اینها فرق دارد یا خیر؟ این فرقش را فردا عرض می کنم. یک سری استدلالات عمومی باید فرق کند مثلا در بحث جواز تخصیص کتاب به خبر واحد بعضی از استدلالاتش باید تغییر کند. در بحث این که آیا کتاب به عنوان مرجّح موافق کتاب و مخالف کتاب مرجّح هست یا خیر این بحث در مورد تأثیر بسیار جدی دارد که این دو تا نکته را فردا عرض می کنم خیلی مهم است به خصوص نکته دومش را که با یک مقداری توضیح می خواهد که فردا انشاء الله عرض خواهم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد